

زیبایی

نه تجمل، نه
یک نیاز!

زیبایی

نه تجمل،

که یک نیاز!

پای صحبت دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن



دو مقوله حیرت‌انگیز «زیبایی» و «هنر» وقتی از صافی ذهن خردمندان و اندیشه‌ورزان عبور می‌کنند، بازتاب آن‌ها با حلاوت و دل‌نشینی خاصی همراه می‌شود. دریافت عمیق از مقوله زیبایی نقطه حرکت جدی اهل هنر در راه آفرینش‌های هنری است.

هرچه بر وسعت و دامنه درک از زیبایی و هنر بیفزاییم، تجلی آگاهانه و یا ناخودآگاه آن را در اثر هنری بیشتر خواهیم یافت. هر اثر هنری اگر جمع بین صورت و معنا باشد، دارای ریشه و پشتوانه‌ای است که به اثرگذاری و ماندگاری آن کمک می‌کند. بی دلیل نیست که در اطراف تابلوهای صورت‌نگران، نازک خیالی‌های شاعران، قطعات پرمعنای خوش‌نویسان و جلوه‌های متنوع در آثار هنرمندان می‌توان ساعت‌ها گفت‌وگو کرد و به بازگشایی رازها و رمزهای معنوی آن‌ها پرداخت. در گفت‌ووشنودی با اندیشمند فرهیخته، **دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن**، اهمیت درک عمیق از زیبایی و هنر و یافتن برخی از مصداق‌ها را در روزگار معاصر کاویده‌ایم که حاصل آن را تقدیم همکاران فرهنگی می‌کنیم. این گفت‌وگو برای دبیران و همکاران حوزه تعلیم و تربیت هنر که وظیفه انتقال حس هنری را به مخاطبان و فراگیرندگان برعهده دارند، نکات سودمند و قابل استفاده‌ای ارائه کرده است. با هم این گفت‌وگو را می‌خوانیم:

رشد آموزش هنر

● **جناب استاد، اگر موافقید بحث را با رویکرد به زیبایی آغاز کنیم. سرچشمه زیبایی کجاست؟**

چنین می‌نماید که اصل رویکرد به زیبایی، از زیبایی انسانی سرچشمه می‌گیرد، و آن‌گاه در گسترشی وسیع، تسری می‌یابد به اجزای دیگر. زیبایی را چیزی بگیریم که موجب تلذذ و بهجت می‌شود. اوج آن در مشاهده زیبایی انسانی است، ولی همین حالت هم کم و بیش می‌تواند در دیدار یک کوه، یک کبوتر، یک درخت و یا یک پرده نقاشی دست دهد. یک رابطه پنهانی در میان همه این‌ها هست. یعنی همه این‌ها می‌پویند به جانب گرایشی که انسان به جانب یک پناهگاه و گشایشگاه دارد؛ زیرا زیبایی، نوید امان و گشایش می‌دهد. زیبایی انسانی در عمق خود ارتباط می‌یابد با بقای ذات. یعنی به شما می‌گوید که در توسل به آن، خواهید توانست به ادامه حیات خود امید ببندید. این احساسی غریزی است، نه عقلانی. هر جان‌داری، قبل از هر چیز، خواهان بقای ذات است و تا پای جان از آن پاسداری می‌کند.

اکنون ببینیم که چه رابطه‌ای میان عناصر دیگر با زیبایی انسانی وجود دارد. همه این‌ها ما را به یاد آن زیبایی کل می‌اندازد که سرچشمه همه زیبایی‌هاست؛ یعنی «هنجار حیات‌بخش». زیبایی مجموعه‌ای از ترکیب‌های متناسب است. با این حال و با همه تفاوت فرهنگ‌ها و دیدگاه‌ها، آدمیان در هر نقطه از جهان که باشند، درباره زیبایی در یک وعده‌گاه به هم می‌رسند، و آن گونه‌ای است که تصور می‌کنند که گمشده خود را در آن می‌یابند. این گمشده «جوهره زندگی» است.

زیبایی یکی از ودایع آفرینش است که پیش از آنکه به توصیف درآید، تولید اعجاب می‌کند. یک خاصیتش آن است که فاصله زمانی و مکانی را از میان برمی‌دارد.

● **رابطه هنر با زیبایی چیست؟**

هنر تبلور و تجسم زیبایی است. هنر کل زندگی را در خود بازتاب می‌دهد. برگردانی از زندگی است. مدعایش آن است که ناپایدار را به پایدار تبدیل می‌سازد. یک گل یا یک صورت انسان که در معرض دگرگونی است، هنر نقاشی یا شعر آن را در همان تازگی و جوانی خود متوقف می‌دارد. رنگ، خط، انحناء، صوت، آهنگ، کلمه و... ابزار کار اویند که معنا، فکر، بارقه، الهام و جرعه از خود ساطع می‌کنند. روان انسان در برابر هنر برافروخته می‌شود و به گسترش و حرکت درمی‌آید. بنابراین، هنر چیزی به زندگی می‌افزاید و از این رو می‌توان گفت سودی در آن است.

اما رابطه هنر با چشمداشت و سود، رابطه باریک و پیچ‌درپیچی است. نقاشی، موسیقی و شعر هیچ‌یک به معاش آدمی کمک نکرده‌اند و بی‌آن‌ها، زندگی سیر اقتصادی خود را می‌پیموده است. پس چرا هنر هست، و حتی پیش از آنکه علم و صنعت پدید آیند، بوده است؟ زیرا چنین احساس شده است که به گشایش و کشف زندگی کمک می‌کند و در نهایت، اقتصاد و معاش هم از آن بهره می‌گیرند.

● **استاد شما در کتاب‌هایتان به تعلیم و تربیت بسیار اهمیت می‌دهید. می‌خواستم ببینم وظیفه معلمان ما در**

روح ایرانی در ژرفای خود همان است که هست. یکی از نشانه‌هایش آنکه از توجه به زیبایی بازمانده یا لاقط حسرت آن را در دل نگه داشته است.

زیبایی از ترکیب یک سلسله اجزای هماهنگ یا گاه متعارض شکل می‌گیرد که در نهایت به هنجار منتهی می‌شود. می‌دانیم که هنجار پایه کارهاست. گردش کائنات بر هنجار استوار است؛ یعنی ترکیب متوازن. برای نمونه نگاه کنیم به توالی منظم شب و روز و فصل‌ها. پس زیبایی آن گونه که ظاهرش می‌نماید، یک تجمل و تفنن نیست؛ یک اصل است، یک نیاز. هر چه در یک جامعه از بُرد آن کم شود، به همان نسبت حاکی از رویکرد انحطاط می‌گردد، و این انحطاط در سایر شئون هم‌چون، اقتصاد و اجتماع اثرگذار می‌شود.

● از میان هنرهای موجود، کدام هنر در دوره فعلی رشد قابل توجهی یافته است؟

در اینجا مجال نیست که وارد جزئیات موضوع شویم، خاصه آنکه کم‌وبیش در جاهای دیگر حرفش را به میان آورده‌ایم. تنها می‌خواهیم از یک نمونه ساده یاد کنیم و آن «زیبایی خط» است. در این سال‌ها به طرز نویدبخشی بر تعداد

ارتباط با فلسفه آموزش هنر چیست و موضوع چه قدر اهمیت دارد؟

دیبران هنر باید مفهوم واقعی هنر را القا کنند؛ چه در خط، چه در نقاشی و چه در طراحی. هنر چیزی تفنی و تجملی نیست. هنر جزو ذات انسان است. انسان ناقص خلق شده است. در قرآن هم در سوره «والعصر» آمده است. یعنی انسان موجود کاملی نیست. پس باید بکوشد که خود را کامل کند، خود را جلو ببرد و انسانیت خود را پرورش دهد. این کار از طریق هنر انجام‌شدنی است. هنر زبانی است که فراتر از احتیاجات موجود حرکت می‌کند.

عمده احتیاجات موجود همان خور، خواب، شادی و این‌هاست. اما عالم دیگری برای انسان در مقابلش وجود دارد که آن تکامل انسانیت خودش است و بار آن به دوش هنر است. یعنی دنیای برتری خواستن و دنیای بی‌عیب خواستن.

یکی از خصوصیات انسان، پیری است. پیری یکی از بدترین بلاهاست. یعنی چشم پیر باز است، ولی نمی‌تواند از زندگی استفاده کند. هنر جوابی است به کمبودهای زندگی و نوعی خوشی ایجاد می‌کند؛ چنان که دارد چیزی خلق می‌کند. نوعی هم‌چشمی با آفرینش است که می‌گوید اگر من ناقص خلق شدم، در زندگی تابع آن خُسر هستم، در مقابل خودم نوعی آفرینش به کار می‌برم. حالا یا از طریق موسیقی، نقاشی، خط و یا هر چیزی که جنبه هنر داشته باشد. نوعی آفرینش است که انسان از خودش نشان می‌دهد؛ به صورت نقش، آهنگ موسیقی و ساز، انواع آن. بنابراین باید به شاگرد تفهیم شود که هنر را چیزی زائد در نظر نگیریم. بلکه هنر به عنوان سرشت انسان و برای تکامل اوست. خوب واقعاً لازم است که این موضوع برای همه دانش‌آموزان توضیح داده شود تا خیال نکنند کار زائدی انجام می‌دهند. البته همگی حتماً نقاش یا خطاط نمی‌شوند، ولی دانستن این موضوع برایشان لازم است.

● وظیفه نظام تعلیم و تربیت را در این مورد چه می‌دانید؟

در یک آموزش مسئول، حق خواهد بود که درس «زیبایی‌شناسی» را جزو برنامه دبستان‌ها بگذارند تا بچه‌ها از همان کودکی با موازین آن آشنا شوند و تمیز میان زشت و زیبا را دریابند. به موزه‌ها بروند، بناهای زیبا به آن‌ها نشان داده شود، قطعه‌های اصیل موسیقی بشنوند و آن‌گاه همین درس به صورت کامل‌تری جزو برنامه دانشگاه‌ها قرار گیرد. هر چند در این سی‌چهار ساله دگرگونی‌هایی در بعضی از شئون زندگی ایرانی پدید آمده‌اند و بر اثر آن، ذوق‌ها و سلیقه‌ها نیز تا اندازه‌ای تغییر جهت داده‌اند، با این حال



دبیران هنر باید
مفهوم واقعی هنر را
القا کنند؛ چه در خط،
چه در نقاشی و چه در
طراحی. هنر چیزی
تفنی و تجملی نیست

داشته باشد. می‌توانند آن را طوری پرورش، انحنا و خم بدهند و بپروانند که نقش از آن درآید و نوازش نگاهی در آن قرار بگیرد.

خط نستعلیق و خط شکسته در همه حرکات خود پیش انحنا می‌گیرد که حاکمی از روحیه ایرانی است، با انعطاف، تموج و غنجی که دارد. خط نستعلیق و شکسته، علاوه بر آنکه بیان مفهومی می‌کند، رقص و آهنگی نیز در خود دارند. این رقص و آهنگ افزون بر خوش‌نویسی است. حالتی است که خط را از حوزه بیان و حوزه موسیقی و نقش می‌کند. به این حساب ما می‌توانیم نستعلیق و شکسته را «نقش سخن‌گو» یا «خط نقشینه‌ای» بنامیم. هر هنری که به اوج برسد، سرانجام حرف می‌زند. نستعلیق و شکسته با اجزای بدن انسان ارتباط می‌یابند. یعنی منشأ و سرمشق زیبایی خط، زیبایی انسانی است.

تفاوت خط نستعلیق با خط نسخ در همین است؛ یعنی تفاوت در روحیه ایرانی و عربی. خط نسخ عربی روحیه زاویه‌ای دارد و تیز و قاطع است. ایرانی روحیه انحنا دارد؛ یعنی در حرکت انعطاف دارد. برای مثال، اگر یک بیت شعر را به خط نسخ و نستعلیق بنویسیم، این تفاوت کاملاً نمود می‌یابد. انحناهای نستعلیق حاکمی از نوعی انعطاف و نرمی است، در حالی که زاویه‌های خط نسخ حاکمی از نوعی تیزی و قاطعیت است. هر یک از این دو خط تاریخ قوم خود را بازگو می‌کنند.

نکته دیگر آنکه نستعلیق حالت زنده دارد؛ یعنی پیچ و خم‌های آن نشئت گرفته از اجزای بدن آدمی است. در آن باریک شویم. انحناها و خم‌های حروف آن که پر از غنچ و نازند، یادآور چشم و ابرو و کسمه و طره و دهان و لب و لاله گوش هستند. خوش‌نویسان گذشته، به نحو آگاه یا نیمه‌آگاه به آن واقف بوده‌اند و به آن اشاره کرده‌اند. پیامی که از خط فارسی شنیده می‌شود، حاکمی از نرمی و اعتدال است، و ارتباط رازگونه آن با اجزای بدن انسان، آن را با سرنوشت آدمی پیوند می‌دهد. به هر حال این ارزش خاص خط نستعلیق است که تا حالا زیاد کسی متوجه آن نبوده است. در واقع، این ارزش حاکمی از روحیه قومی، ملی و طایفه‌ای ایرانی است. ایرانی نمی‌تواند با خط نسخ کار کند، خطش باید حتماً انحنا داشته باشد و زاویه‌ای و تیز نباشد.

ایرانی همه چیز را می‌گیرد و در کارخانه خودش شکل دیگری به آن می‌دهد و بیرون می‌آورد. ایران کشور اقتباس‌گری بوده، چون موقعیت جغرافیایی آن ایجاب می‌کرده است. بین سه قاره آفریقا، اروپا و آسیا در معرض رفت‌وآمد اندیشه‌ها و آداب مختلف بوده و این‌ها را می‌گرفته،

کتاب‌های نفیس افزوده شده، خوش‌نویسی رونق گرفته، و خط نستعلیق در میان هنرها، جای‌نمایی یافته است. آثار بزرگ ادب فارسی، چون آثار سعدی، حافظ، فردوسی و خیام، هر یک چند بار به خط خوش، نگارش یافته‌اند و خریدار فراوان هم داشته‌اند.

یک نکته آن است که بشر برای اثبات وجود انسانی خود به آفرینش هنر احتیاج دارد، و چون خط هنر بی‌گناه است، در هر شرایطی می‌توان به آن روی برد.

در ابتدا نقاشی صورت در اسلام نامشروع شناخته شده و ممنوع بود. در مقابل خط نستعلیق و خط شکسته جانشین آن شدند که «خط - نقش» هستند. در واقع، این انحناها و خم‌های خط نستعلیق حالت نقاشی صورت را دارند. در جای دیگری نوشته‌ام که آن‌ها یادگاری از بدن انسان هستند. یعنی پشت این خم‌ها و انحناها چشم، ابرو، لاله گوش، کمان ابرو و لب وجود دارد که در نهایت همان اجزای صورت هستند. یعنی نوعی نقاشی صورت است به صورت خط. این از شگردهایی است که ایرانیان به کار برده‌اند تا جای منع نقاشی صورت را پر کنند. خط فارسی از این نظر شاخصه‌هایی دارد. خط چینی نیز می‌تواند خوش‌نویسی



در یک کلام، بعد
هنری هیچ کتابی
به پای شاهنامه
نمی‌رسد. غزل و امثال
آن ظرافت، صنایع
لفظی و هنرنمایی
دارند، اما روح کلام در
شاهنامه است

در کارگاه خودش ترکیب می‌کرده و تغییر شکل می‌داده و به صورت چیز دیگری بیرون می‌داده است. بنابراین، فرهنگی تلفیقی و مجموعه‌ای چند جانبه در وجودش ایجاد شده است که منشأ هر کدام از جایی آمده است؛ از هند، چین، بابل، سومر و آفریقا. ولی به همه جا هم تأثیر هنری ایران رفته است. شما به هر نقطه از دنیا بروید، به شمال آفریقا، هندوستان، پاکستان، سریلانکا تا آسیای میانه، ترکیه و کنار مدیترانه، آثار هنری ایران را می‌بینید که بر آن‌ها تأثیر گذار بوده است.

بارها به این موضوع اشاره کرده‌ام. یعنی اندیشهٔ تلفیقی ایرانی که مسلمان می‌شود، بدون اینکه هیچ شباهتی با هیچ‌یک از مسلمانان دنیا داشته باشد، بین تمام کشورهای مسلمان زبان خود را نگه می‌دارد. بعد از آن بود که مثلاً هند توانست در بنگلادش و پاکستان زبان هندی را رواج بدهد. کشورهای دیگر همگی زبان عربی را گرفتند. یعنی مسلمان شدن با زبان عربی همراه بوده است. فقط ایرانی از این موضوع سرباز زد و توانست زبان خود را حفظ کند. یعنی با زبان فارسی شخصیت خود را نجات داد و این یکی از عجایب کارهای ایرانی است. موضوع دیگر ارتباط خط با کلام است. در غزل فارسی، خط به نقش نزدیک می‌شود و نقش به کلام، و کلام به نهاد انسانی. ارتباطی سه‌گانه در میانی آن‌ها پدید می‌آید. بنابراین در این دنیای متصنع، برای شکار اندکی زیبایی ناب، می‌توان بر هر دری کوفت. از این رو، نه تنها باید از هنرمند خوش‌نویس و نگارگر (تذهیب‌کار) قدرشناسی داشت، بلکه این قدرشناسی را باید شامل حال ناشرانی نیز کرد که سرمایه و همت خود را صرف نشر آثاری می‌کنند که فضای دلگشایی در برابر می‌نهند. فردوسی می‌گفت:

سخن چون برابر شود با خرد
روان سراپنده رامش برد

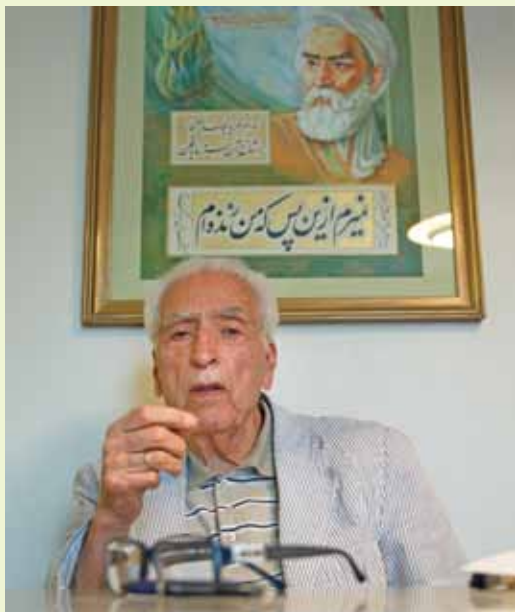
هر دو هنر موسیقی و نقاشی در خط نستعلیق جمع شده‌اند. یعنی یک حالت آهنگ‌دار، خوش‌نوا، ناز و لوندی در خم‌های خط نستعلیق وجود دارد.

● **شعله‌ور شدن و شکوفایی خوش‌نویسی در سه دههٔ اخیر از اتفاقات نادر است و نگاه فنی شما به موضوع چه قدر زیباست. خط نستعلیق که از صافی ذهن شما عبور می‌کند، حقایق ارزشمندی از آن برملا می‌شود.**

استنباط می‌شود، حس‌کردنی است. دلیل ندارد، ولی چشم وقتی می‌بیند، چیزها و احساس‌هایی به آدم دست می‌دهد که من خیال می‌کنم.

● **جناب استاد، یکی از زمینه‌های مورد علاقهٔ شما «شاهنامه پژوهشی» است. چگونه می‌توانیم با این اثر گران قدر انس پیدا کنیم؟**

هیچ راه معجزه‌آسایی ندارد. انس با شاهنامه در این است که اول کسانی مانند معلمان با آن آشنا شوند و بعد به دیگران انتقال دهند. چون معلمان وظیفهٔ مهمی دارند؛ چه معلمان تاریخ، چه هنر و چه ادبیات. معلمان می‌توانند اهمیت شاهنامه را ضمن تدریس بیان کنند. شاهنامه اثری منحصر به فرد است و تا به حال هیچ کتابی تا این اندازه در سرنوشت هیچ کشوری مؤثر نبوده است. اگر شاهنامه نبود، هیچ اسمی از ایران باقی نمی‌ماند. از زمان محمود غزنوی به این طرف تارمار شده بود. فشار خلافت بغداد به‌علاوه



ایرانی‌های عرب‌ماب و ترک‌ها، به خصوص چون بر سر قدرت بودند، ایران را به‌طور کلی پایمال می‌کرد. مردم عادی هم دنبال عبادات خود می‌رفتند و به دنبال کسب و کارشان. کاری به شاهنامه و تاریخ ایران نداشتند. ایران هر اسمی به خودش می‌گرفت، کسی توجه نمی‌کرد.

شاهنامه ایران را نجات داد و زنده کرد. چون کشورهای اطراف ما عرب زبان هستند. مردم مصر با آن سابقهٔ چند هزار ساله و تمدن کهن، ببینید به چه زبانی حرف می‌زنند. شما یک کوچه یا خیابان در سراسر مصر نمی‌بینید که اسمی از دوران پیشین داشته باشد، در حالی که ۸۰-۷۰ درصد کوچه‌ها و خیابان‌های ایرانی، اسم فارسی و پیش از اسلام دارند. اکثر روستاها و قصبه‌ها اسم فارسی دارند که این علامت پایداری و ریشه‌دار

بودن ایران است. این‌ها مدیون شاهنامه است. خود فردوسی هم به این موضوع توجه داشت و گفت: «عجم زنده کردم بدین پارسی» و بالاخره به نتیجه هم رسید.

● از بُعد هنری شاهنامه چگونه است؟

در یک کلام، بعد هنری هیچ کتابی به پای شاهنامه نمی‌رسد. غزل و امثال آن ظرافت، صنایع لفظی و هنرنمایی دارند، اما روح کلام در شاهنامه است. تنها کتابی است که در حین خواندن آن در انسان حالت خاصی ایجاد می‌شود و پرواز می‌کند. در هیچ دیوان شعر دیگری این حالت دیده نمی‌شود؛ بدون اینکه هنر خاص یا صنایع لفظی و کلمات عربی به کار برد. با همان مقدار کلمات فارسی توانسته‌است این قدرت را به‌وجود آورد. چون چیزی مانند الهام پشت آن بود و این قدرت فقط در فردوسی جمع بود. به هر حال ایران کشور عجایب است و انسان هیچ‌گاه به عمق کارش واقف نمی‌شود. عجایب ایران هر زمان به‌شکلی بوده است. یعنی نطفه‌های عصیان که در روح ایرانی‌ها بود، هر بار به‌صورتی بروز کرده است؛ زمانی به شکل صوفی‌گری، زمانی به‌شکل طغیان‌های سیاسی و گاهی هم به‌صورت دین‌آوری مخصوص نمود یافته است. «الموت» و حسن صباح و اطرافیان‌ش با آن حالت نترس و حرکاتشان نمودی از آن است. از همه مهم‌تر، این است که هر طرف ایران به‌ت‌آور است و نمی‌توان آن را سرسری گرفت.

● دو اثر معروف جناب‌عالی، یعنی «سرو سایه‌فکن» و کتاب «بهار در پاییز» توسط استاد امیرخانی نگاشته شده و بسیار نفیس به چاپ رسیده‌اند. در این مورد اشاره‌ای بفرمایید.

بله، این دو کتاب را استاد امیرخانی لطف کرده و برای بنده خوش‌نویسی کرده است. تا به حال برای هیچ کتابی که نویسنده آن زنده باشد، این‌گونه خوش‌نویسی نشده است. از لحاظ چاپ و خط خیلی خوب است و تذهیبی عالی دارد. کتاب بهار در پاییز هشت فصل دارد که هر قطعه از اشعار بنده تذهیبی جداگانه دارد و این یکی از دلایل گران‌شدن این کتاب است. کار تذهیب آن به‌عهده نگارخانه فلاح بود. در حال حاضر به تجدید چاپ نیاز دارد.

● استاد، شما را معمولاً به‌عنوان نویسنده می‌شناسند و جنبه شاعری شما زیاد پیدا نبود. چاپ اشعارتان در کتاب «بهار در پاییز» اتفاقی خاص شد. خودم هم نمی‌دانم. من سال‌ها بود که شعرگفتن را ترک

کرده بودم. در جلد چهارم کتاب «روزها» نوشتیم، روزی در موزه‌ای در آمریکا که موزه تاریخ است و رشد و تحول بشر را از ۷۰۰ سال پیش تا به حال نمایش می‌دهد، قدم می‌زدم. بعد از بازدید از این موزه یک رباعی به نظرم آمد که «زندگی بر باد فناست». وقتی می‌بینیم که یک میلیون سال چگونه گذشته است، این زندگی‌های ۶۰ - ۵۰ ساله چیست؟ بعد از ۴۰ سال این همان شعر بود:

دستی به طلب فراشتیم و رفتیم
خطی به هوس نگاشتیم و رفتیم
هشتیم هر آنچه داشتیم و رفتیم
سر به سر هم گذاشتیم و رفتیم

بله از آنجا شروع شد. چند سالی گذشت. در ادامه در قدم‌زدن‌هایم در پارک قیطره به‌صورت تفریحی رباعی‌ها یکی‌یکی به‌نظرم آمدند تا اینکه ۷۷ تای آن‌ها چاپ شد. این‌ها خودبه‌خود، بی‌تصمیم و بدون دعوت آمدند. اصلاً قصد شعر گفتن نداشتیم. استاد امیرخانی مرا تشویق کرد. یک مجموعه از این نوشته‌ها را به استاد امیرخانی داده بودم که تعدادی از شاگردانشان آن‌ها را خوش‌نویسی کنند. در یک همایش خوش‌نویسی که در کیش برگزار شد، از من هم دعوت شده بود و من هم حضور داشتم. دیدم خود استاد آن نوشته‌ها را شخصاً خوش‌نویسی کرده است. من اصلاً قصد نداشتم که خود ایشان خوش‌نویسی کنند. ایشان گفت من خودم می‌خواهم آن‌ها را خوش‌نویسی کنم.

● بله، استاد امیرخانی بسیار زیبا نوشته بودند. من زمان زیادی را صرف نگاه کردن به آن‌ها کرده‌ام. از کارهای فوق‌العاده استاد هستند که با فراغت خاطر و به دل نوشته‌اند. حاوی حرکتی هستند که در نستعلیق نداریم و ایشان ابداع کرده‌اند. مانند کشیده کلمه «آبشخور»، یا اتصال کشیده حرف «ه». در بعضی از جاها، جمع تناقضات هم شده است، مانند یکی از رباعیات شما که ایشان ۱۱ کشیده در آن ایجاد کرده است، در صورتی که ما می‌گوییم در هر سطر یک کشیده کفایت می‌کند. تبدیل به نقش‌شدن خط نیز اینجا مشخص می‌شود. استاد شما در مقدمه کتابتان گفته‌اید: «رسیدن یا نرسیدن مهم نیست، مهم پوییدن است.» کلام آخر را بفرمایید.

بله. سرنوشت انسان این است: ناقص خلق شد تا به‌سوی کمال حرکت کند. اگر انسان درست خلق شده بود، کاری نداشت که انجام دهد.